بانکدار از محصولات سری‌دوزی «رویای آمریکایی» هالیوود تاریخ مصور نژادپرستی است

تقلب در رویای آمریکایی

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

بانکدار فیلمی آمریکایی محصول سال ۲۰۲۰ میلادی است که هنگام پخش تیتراژ آن و قبل از ظاهر شدن اولین تصاویرش، جملاتی درباره رویای آمریکایی را در حاشیه صوتی خود قرار داده و در ادامه، به مبارزه دو سیاه‌پوست برای داشتن سهمی از رویای آمریکایی می‌پردازد. این یکی از معدود فیلم‌هایی به حساب می‌آید که طی سال‌های اخیر به دفاع از رویای آمریکایی پرداخته‌اند. رویای آمریکایی با هنر سینما پیوند وثیقی دارد اما بیرون از وادی آن و حتی قبل از به‌وجود آمدنش وجود داشته و کمرنگ شدن آن هم به‌دلیل حال‌وهوایی است که جامعه آمریکا به‌صورت واقع‌گرایانه با چنین توهمی پیدا کرده و ربط چندانی به خود سینما نداشت. رویگردانی جامعه آمریکا از رویای آمریکایی طی سال‌های اخیر صدمه قابل توجهی به کیفیت سینمای این کشور زده، چه اینکه اصلی‌ترین عنصر جذابیت‌بخش در اکثر کارهای عامه‌پسند هالیوود، همین رویا بود. بااین‌حال، طیف جدید سینماگران آمریکا تلاش دارند از طریق بهادادن به دیاسپورای فرهنگی و به‌عبارتی غیرسفیدپوستان مهاجر ساکن آمریکا که میل به ادغام در فرهنگ میزبان را دارند، مخاطبان جدیدی برای خود دست‌وپا کنند. در این میان فیلم بانکدار سراغ رویای آمریکایی می‌رود تا آن را پشت مد جدید زمانه، یعنی دفاع از اقلیت‌های غیرسفیدپوست جامعه مخفی کند تا ژست جدیدی برای این گفتمان مطرود پیدا کرده باشد. در پرونده‌ای که خواهید خواند، غیر از بررسی فیلم بانکدار و حواشی ایجادشده برای آن با توجه به مضمونش، ارتباط خاص این فیلم با مقوله رویای آمریکایی هم بررسی شده است و در ضمن، نقاط عطف پرداختن سینما به رویای آمریکایی همراه با اشاره به چیستی این باور و خصوصیات آن آورده می‌شود.

بانکدار یکی از فیلم‌های متوسط سال ۲۰۲۰ میلادی در سینمای آمریکاست که به‌دلیل موضوع و مضمونی که دارد، اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. ماجرای فیلم از این قرار است که دو سیاه‌پوست و درحقیقت دو نابغه بانکداری، تصمیم می‌گیرند در ایالت تگزاس آمریکا کار بانکداری انجام بدهند. محوریت این ماجرا با برنارد گرت است که دوست سیاه‌پوستش جو موریس او را همراهی می‌کند. برنارد و جو ابتدا در لس‌آنجلس به کار خریدوفروش املاک مشغول می‌شوند و بعد از خرید یک‌سری املاک، تعدادی از محله‌های جداشده قبلی را که سیاه‌پوستان در آنها اجازه سکونت نداشتند، به‌طور موثر ادغام می‌کنند. پس از این موفقیت، برنارد تصمیم می‌گیرد به زادگاهش تگزاس برود تا با خرید یک بانک، به سیاه‌پوستان وام بدهد. در آن روزها اقدامات بانک‌های نژادپرست جنوب آمریکا، افراد سیاه‌پوست را از دریافت وام برای مشاغل کوچک و مالکیت خانه منصرف کرده بود. قصه در اوایل دهه ۶۰ میلادی روایت می‌شود و جامعه آمریکا اجازه نمی‌دهد که سیاه‌پوستان وارد مشاغل مهمی مثل بانکداری بشوند. به همین دلیل، این دو نفر یکی از کارگران فنی ساختمان‌شان به نام مت اشتاینر را که مورد اعتماد آنهاست، به‌عنوان بانکدار اصلی معرفی می‌کنند و خودشان با پوشش راننده و خدمتکار در پشت صحنه کارها را راست و ریست می‌کنند. ایالت جنوبی تگزاس، از متعصب‌ترین و نژادپرست‌ترین ایالات آمریکاست و این دو نفر تقریبا خانه‌شان را در دهانه آتشفشان بنا کرده‌اند. بالاخره قضیه لو می‌رود و برنارد و جو و البته دوست سفیدشان مت، هر سه دادگاهی می‌شوند. تبلیغات زیادی از طرف سفیدها روی قضیه صورت می‌گیرد و هشداری به باقی سفیدپوستان آمریکا داده می‌شود که این دو نفر، پول سفیدپوستان را در بانک ذخیره کرده‌اند تا آن را به سیاه‌پوستان وام بدهند. برنارد و جو محکوم می‌شوند و سه سال به زندان می‌روند. پس از آزادی، آنها با یونیس، همسر برنارد، می‌روند تا در باهاما، در دو خانه‌ای زندگی کنند که مت شب قبل از دادگاه، با پولی که احتیاطا به همین منظور به او سپرده شده بود، برای آنها خریداری کرد.

تناقضات اقتصاد کازینویی و روی‌گردانی مخاطبان از همذات‌پنداری با برنده‌های قمار

ممکن است به‌نظر برسد این فیلم درباره تبعیض نژادی در آمریکا و مبارزاتی که برای زدودن آن تا به‌حال انجام گرفته، ساخته شده است؛ اما فیلم درباره رویای آمریکایی است و پشت مفهومی که این روزها یکی از مدهای اصلی در سینمای آمریکاست، سنگر گرفته است. رویای آمریکایی درونمایه موردعلاقه جمهوری‌خواهان سینمای آمریکاست که تا پایان قرن ۲۰ جریان غالب در هالیوود بودند و مبارزه با تبعیض نژادی یکی از گفتمان‌های موردعلاقه دموکرات‌های سینمای آمریکا به‌حساب می‌آید که از اوایل قرن ۲۱ به جریان غالب در هالیوود تبدیل شده‌اند. بانکدار را «اپل تی‌وی‌پلاس» تهیه و توزیع کرده است که یکی از کمپانی‌های جمهوری‌خواه در سینمای آمریکا به حساب می‌آید و تاکتیک رندانه‌ای که سعی شده در آن به کار برود، استفاده از عناصر محبوب دموکرات‌ها برای جا انداختن یک تم جمهوری‌خواهانه است؛ یعنی استفاده از مبارزه با تبعیض نژادی، برای جا انداختن رویای آمریکایی؛ چیزی که دو-سه دهه می‌شود کارکرد گذشته‌اش را روی افکار عمومی از دست داده است. رویای آمریکایی یعنی همان ثروتمند شدن یک‌شبه در قمار اقتصادی. این به یک اقتصاد غیرمولد و کاملا کازینویی برمی‌گردد. به‌طور مثال، هم در این فیلم و هم در سایر فیلم‌های مشابه آن که پیش از این ساخته شده بودند، به زندگی کسی پرداخته نمی‌شود که از طریق یک اختراع و اکتشاف علمی، یا به راه‌انداختن هر نوع چرخه تولید یا هر فرآیندی که نفع عمومی را در پی داشته باشد، ثروتمند شده است. در غایت تحقق این رویا، ثروتمند شدن یک فرد هیچ سودی برای بقیه جامعه ندارد اما بانکدار از این لحاظ متمایز است که ثروتمند شدن کازینویی جو موریس و برنارد گرت را به‌عنوان بخشی از مبارزه سیاه‌پوستان برای یافتن نقشی رسمی و حقیقی در ساختار رویای آمریکایی نشان می‌دهد و از این جهت موفقیت برنارد و دوستش به باقی سیاه‌پوستان هم ربط پیدا می‌کند. نگاه به قضیه از چنین زاویه‌ای، اگرچه برای اولین بار سیاهان را به گفتمان رویای آمریکایی راه می‌دهد، اما با شعارهای قبلی خودش تناقضی پیدا نمی‌کند و تناقضی اگر هست به اصل این رویاپردازی در درون خودش برمی‌گردد. یکی از درونمایه‌های رویای آمریکایی، غیرارثی نمایش دادن سرمایه‌داری است؛ یعنی نمایشی از چهره سرمایه‌داری که شایسته‌سالار و استعدادیاب است. این کار از طریق جا انداختن استثنا به‌عنوان قاعده انجام می‌شود. شما به‌عنوان مخاطب با برنده قمار همذات‌پنداری می‌کنید، درحالی که هر قماری طبیعتا به بازنده یا بازنده‌هایی هم احتیاج دارد و برای اینکه یک نفر بدون تولید به ثروتی انبوه برسد، لازم است که بازنده‌های زیادی به او باخته باشند. سینمای ضدسرمایه‌داری اتفاقا در بسیاری از موارد روی این بازندگان تمرکز دارد و با آنها همذات‌پنداری می‌کند. این بازندگان مثل سیاهی‌لشکر فیلم‌های اکشن هستند که قهرمان افسانه‌ای فیلم به آنها شلیک می‌کند و کرور کرور می‌میرند و کسی حس نمی‌کند که یک انسان، دو انسان، ۱۰ انسان و ده‌ها انسان کشته شده‌اند و انگار موانع یک بازی کامپیوتری از سر راه کنار رفته‌اند؛ حال آنکه اگر گلوله‌ای به ران و بازوی قهرمان فیلم بخورد، مخاطب درد را احساس خواهد کرد. همین تناقض رویای آمریکایی با واقعیت بود که فیلم‌هایی از این دست را مرتب کمرنگ‌تر کرد و تعدادشان را به حداقل رساند. در ابتدا شاید چنین چیزی توسط بسیاری از مخاطبان باور می‌شد اما دیگر نمی‌شود. فرض کنیم تمام استثناها تبدیل به قاعده شدند و تمام آمریکایی‌ها به هیات قماربازانی قهار درآمدند. حالا چه کسی می‌ماند که به آنها ببازد؟ کدام کارگر باید ساختمان‌های بزرگ و مجللی را که این برنده‌ها در آنها زندگی می‌کنند، بنا کند؟ آب استخرهای شیک و شفاف آنها را چه کسی عوض می‌کند؟ چیزهایی را که مصرف می‌کنند، چه کسی تولید می‌کند و... بانکدار در شرایطی که تناقضات چشمگیر رویای آمریکایی با واقعیت ملموس جهان، باعث شده بود فیلم‌هایی از این دست بسیار کمرنگ و کم‌تعداد شوند، بحث عبور از تبعیض نژادی را دستمایه قرار داد تا دوباره به این موضوع پرداخته شود. رویای آمریکایی غیرارثی بود و حالا مقداری انعطاف و عقب‌نشینی می‌تواند آن را غیرنژادی هم بکند که در این فیلم، چنین اتفاقی افتاده است یا در آستانه رخ‌دادن قرار می‌گیرد. آخرین مورد شاخصی که در سینما از رویای آمریکایی سراغ داریم، فیلم «گرگ وال استریت» ساخته مارتین اسکورسیزی است که آن هم در انتها سر قهرمانش را به سنگ کوفت. البته اسکورسیزی هم فقط خود قمارباز قهار را نشان داد و این را نشان نداد که چه بر سر بازنده‌هایی می‌آید که برای عروج یک‌شبه او باید کارهای مفید و واقعی اجتماع را انجام بدهند و همچنان در رنج‌ها و کمبودهای روزمره‌شان باقی بمانند. برای دیدن آن‌سوی قضیه، می‌شود تک‌تک فیلم‌های کن لوچ انگلیسی را تماشا کرد.

مخفی کردن رویای آمریکایی پشت مبارزه با تبعیض نژادی

بحث دیگری که در این فیلم وجود دارد، نمایش یک وضعیت نژادی هولناک در گذشته نزدیک آمریکاست. نمایش چنین چیزی در ناخودآگاه مخاطب این را القا خواهد کرد که جامعه آمریکا درحقیقت چقدر پیشرفت کرده و اگر نسل‌های قبلی، از تغییر و انعطاف در نظام سرمایه‌داری مایوس می‌شدند و این مبارزات وجود نداشت، امروز همه در چه وضعیت تحمل‌ناپذیری به سر می‌بردند. به این وسیله می‌توان به مخاطب تلقین کرد و برای او جا انداخت که هیچ بن‌بستی در این جامعه وجود ندارد. حتی هولناک‌ترین چیزها که روزی به نظر می‌رسید تغییرناپذیر هستند، امروز کاملا وضعی دیگرگونه پیدا کرده‌اند. پس لازم نیست سیستم سرمایه‌داری کنار برود؛ چون این‌قدر انعطاف دارد که هر ایرادی در چارچوب آن قابل اصلاح و ترمیم باشد. این یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جنبه‌های کلاسیک تبلیغاتی و روانی، در سیستم سرمایه‌داری به حساب می‌آید که ادعا می‌کند دارای قوه خوداصلاح‌گری است و به همین دلیل دچار فروپاشی نخواهد شد. به‌عبارتی این یعنی بدون نیاز به برقراری یک نظام عدالت‌محور و صرفا در چارچوب همین سیستم کازینویی، می‌توان تبعیض‌ها را زدود و استعدادها را شکوفا کرد. اما آیا به‌واقع چنین است؟ از میان ۱۰ ثروتمند سیاه‌پوست جهان، تنها سه نفر آمریکایی هستند و از این سه نفر هم یکی بسکتبالیست و یکی دیگر خواننده است و نفر سوم، یعنی کسی که جزء ۱۰ ثروتمند سیاه‌پوست دنیا قرار گرفته و در حرفه بانکداری فعالیت می‌کند، در مقایسه با سایر ثروتمندان آمریکا یک خرده‌پای جزئی است. اگر به فهرست مخترعان و مکتشفان بزرگ غربی هم نگاهی انداخته شود، به جز لوئیس لامیتر که مخترع رشته داخل لامپ‌های حبابی بود، به نام بزرگ و چهره قابل توجهی برنمی‌خوریم. وضع در این خصوص به‌قدری بغرنج است که بهبود طراحی میز اتو و ابداع چراغ زرد برای چراغ راهنمایی، جزء هشت اختراع برتر سیاه‌پوستان در طول تاریخ قرار داده شده‌اند. می‌دانیم یافته‌ای در علم وجود ندارد که بتواند ثابت کند سیاه‌پوستان به‌لحاظ بهره هوشی کم‌برخوردارتر از سفیدپوست‌ها هستند و چنین وضعی به‌دلیل جبر اجتماعی و عدم عدالت آموزشی در طول دوره‌های متمادی است. چنین وضعی مولود نظام طبقاتی است و حالا اگر مدافعان همان سیستم، بگویند که توسط همان سیستم می‌توان به طیف‌هایی که در یک بی‌عدالتی ادواری، استعداد و ظرفیت‌هایشان عقب نگه‌داشته شده، فرصت پیشرفت داد، کسی چندان حرف آنها را باور نخواهد کرد. با توجه به این نکات است که می‌شود فهمید چرا فیلم بانکدار به لحاظ نمایش تبعیض علیه سیاهان توجهات بسیاری را جلب کرد، اما از جنبه رویای آمریکایی نتوانست گفتمانی ایجاد کند که در خود آمریکا هم توجهاتی را به دست بیاورد. نمایش تباهی‌های گذشته برای جلوه بخشیدن به پیشرفتی که در زمینه زدودن آنها طی شده، از تاکتیک‌های موردعلاقه طیف دموکرات در سینمای آمریکاست؛ اما طیف جمهوری‌خواه هالیوود که حدود ۲۰ سال است در اقلیت قرار گرفته، همیشه روی رویای آمریکایی تمرکز داشت و این‌بار در فیلم بانکدار سعی شده بود در دوران افول چنین گفتمانی، از طریق الصاق آن به بحث‌های نژادی، باز این ایده قدیمی مطرح شود؛ درحالی که دیگر کسی رویای آمریکایی را به این راحتی‌ها باور نمی‌کند و نمی‌توان از چنین چیز شناخته‌شده‌ای صحبت کرد و درعین‌حال آن را پشت چیز دیگری مثل مبارزه با تبعیض نژادی مخفی نگه داشت.

درباره فیلم، حواشی آن و کل‌کل‌های مخاطبان در سایت IMDb

در اکتبر ۲۰۱۸ اعلام شد که جورج نلفی فیلم بانکدار را کارگردانی می‌کند. جورج نلفی که متولد ۱۰ ژوئن ۱۹۶۸ است، بیشتر به‌عنوان فیلمنامه‌نویس شناخته می‌شود و «اداره تعدیل» در ۲۰۱۱ و «تولد یک اژدها» در ۲۰۱۶ که داستان زندگی بروس لی بود، کارهای قبلی او در مقام کارگردان هستند. نلفی اولین فیلمنامه‌اش را در سال ۲۰۰۲ برای ریچارد دانر نوشت؛ همان کارگردان مشهور «طالع نحس» و سری فیلم‌های محبوب «اسلحه مرگبار» که از ۲۰۰۶ تا به‌حال فعالیتی نداشته است. او پس از آن فیلمنامه «دوازده یار اوشن» را در ۲۰۰۴، «سنتینل» که یک فیلم سیاسی بود در ۲۰۰۶ و «اولتیماتوم بورن» را در ۲۰۰۷ نوشت. غیر از اینها جرج نلفی فیلمنامه یک اکشن بسیار ضعیف به نام «شبح‌وار» را هم در سال ۲۰۱۶ نوشته است. فیلمنامه بانکدار را هم خود نلفی با همکاری نیسول لوی نوشت. از همان ابتدای کلیدخوردن پروژه، قرار شد ساموئل ال جکسون، آنتونی مکی، نیکلاس هولت، نیا لانگ و تیلور بلک در فیلم بازی کنند و فیلمبرداری در آتلانتا آغاز شد. در جولای ۲۰۱۹، کمپانی «اپل+» حقوق توزیع فیلم را به دست آورد. قرار بود اولین نمایش جهانی آن ۲۱ نوامبر ۲۰۱۹ در AFI Fest برگزار شود و در پی آن، اکران محدودی در ۶ دسامبر ۲۰۱۹ داشته باشد و پخش دیجیتال فیلم در ژانویه ۲۰۲۰ صورت بگیرد.

بااین‌حال، خواهران ناتنی یکی از تهیه‌کنندگان فیلم که پسر خود برنارد گرت، قهرمان فیلم هم بود، حاشیه‌هایی علیه او به راه انداختند که باعث شد جشن افتتاحیه بانکدار لغو شود و انتشار فیلم از برنامه خارج شد. این فیلم نهایتا در یک اکران محدود در تاریخ ۶ مارس به نمایش درآمد و در ۲۰ مارس ۲۰۲۰ به‌صورت دیجیتال توزیع شد.

در سایت نقد گوجه‌فرنگی گندیده Rotten Tomatoes، براساس ۶۶ بررسی، امتیاز فیلم ۷۶درصد با میانگین نمره ۶/۶۲ از ۱۰ است. در متاکریتیک Metacritic، امتیاز متوسط فیلم ۵۹ از ۱۰۰ است که براساس نظر ۱۹ منتقد به دست آمده و نشان‌دهنده درجه متوسط است. البته واکنش و امتیاز مخاطبان به این فیلم کاملا از معیارهای دیگری پیروی کرد. این فیلم در سایت IMDb ابتدا امتیاز پایینی توسط مخاطبان کسب کرد. (امتیاز پنج از ۱۰ که برای چنین فیلمی پایین به حساب می‌آمد) و سپس تعدادی از مخاطبان دیگر به این وضعیت واکنش نشان دادند و با اعطای امتیازهای بسیار بالا، سعی کردند این وضعیت را جبران کنند. ۱۵۱ کامنت این فیلم در سایت IMDb نشان می‌دهد که محبوبیت یا عدم محبوبیت فیلم‌های آمریکایی، این روزها پیوند عمیقی با مسائل سیاسی دارد. این کامنت‌ها عمدتا در واکنش به امتیاز اولیه فیلم که پایین بود، نوشته شده‌اند و درحقیقت واکنشی به این وضعیت هستند. اکثر این کامنت‌ها می‌گویند فیلم بانکدار بخشی از تاریخ آمریکا را نشان می‌داده که آموزش آن را برای فرزندان‌شان مناسب می‌دانند و یا می‌گویند همچنان فیلم‌های کمی درباره تبعیض نژادی در آمریکا ساخته شده است. یکی از این کامنت‌ها که می‌تواند روشنگر فضای کلی باقی آنها هم باشد، می‌گوید: «نمرات برای نمایش صبحگاهی فیلم هستند. این امتیازات وحشتناک، بلافاصله قبل از اینکه کسی حتی فرصتی برای تماشای فیلم به دست آورده باشد، فقط به این دلیل داده شده که مردم دوست دارند از اپل متنفر باشند.» این کامنت بیشترین پسند را از مخاطبان دیگر دریافت کرده و با این هجومی که به قصد بالانس امتیاز فیلم صورت گرفت، امتیاز آن به ۷/۳ براساس ۱۵۳۳۸ رای افزایش پیدا کرد.

ادامه در صفحه ۱۳

ANTHONY MACKIE
NICHOLAS HOULT
NIA LONG
AND SAMUEL L. JACKSON
An Apple Original
THE BANKER
INSPIRED BY A TRUE STORY
DON'T PAY THE MAN. BE THE MAN.
In theaters
Watch on tv+ March 20

ادامه از صفحه ۱۲

رویای آمریکایی در سینمای هالیوود

ریشه‌های رویای آمریکایی را چنانکه خود آمریکایی‌ها توصیف می‌کنند، باید در دوران پیش از کشف این قاره جست‌وجو کرد. سودای خوشبختی یک‌شبه و بدون زحمت یا بدون صلاحیت، چیزی است که در جوامع مختلف بشری، یکی از مسکن‌های روحی برای افراد محروم است، اما اروپاییانی که اکثرشان مسیحیان پیوریتن (فرقه‌ای از پروتستانیسم) بودند، توانستند در قاره تازه کشف‌شده آمریکا، جلوه‌ای برای تحقق این رویا پیدا کنند. گابریل گارسیا مارکز، نویسنده معروف کلمبیایی، در نطق جایزه نوبل ادبی‌اش می‌گوید که آمریکا کشف نشد، بلکه خلق شد. اول به رویا درآمد و بعد برای تحقق آن رویا، سرزمینی پیدا شد. عصاره‌ای از توضیح این وضع را می‌توان در عبارت «جویندگان طلا» یافت؛ چیزی که در ادامه به جویندگان نفت و کم‌کم به سارقان بانک و در آخر به بورس‌بازان وال‌استریت تغییر شکل داد. رویای آمریکایی در اعلامیه استقلال این کشور هم مورد اشاره قرار گرفت و مهم‌ترین عنصر هویت‌بخش ملی برای ایالات‌متحده بود؛ چیزی که درون‌مایه‌ای مردانه، پیوریتن و سفیدپوست داشت. با خلق سینما بهترین ابزار برای تبلیغ و ترویج رویای آمریکایی به‌وجود آمد و اوج گرفتن آن با فیلم همشهری کین بود؛ هرچند حدود ۲۰ سال بعد از این فیلم، باور به رویای آمریکایی کم‌کم رو به افول گذاشت و در قرن ۲۱ تقریبا چیزی از آن باقی نمانده بود. یکی از دلایل شکاف عمیقی که امروز در جامعه آمریکا مشاهده می‌شود، مرگ رویای آمریکایی است. تناقضاتی که امروز در این رویا کشف شده و باعث عدم باورپذیری به آن می‌شود، از قبل هم وجود داشت؛ ولی حالا دیگر برملا شده‌اند. در ادامه به تعدادی از فیلم‌هایی که با مرور آنها می‌توان مسیر رویای آمریکایی در سینمای آمریکا را دید، اشاره می‌شود؛ هرچند فیلم‌هایی که به این قضیه مربوط هستند، تعدادشان بیشتر است و به‌علاوه، هرکدام از همین آثار مورداشاره هم صرفا از همین جهت، یعنی ارتباط‌شان با رویای آمریکایی، باید بیشتر و مفصل‌تر مورد تحقیق و مداقه قرار بگیرند.

همشهری کین / اورسن ولز (۱۹۵۱)

مهم‌ترین فیلم در زمینه رویای آمریکایی «همشهری کین ۱۹۵۱» بود که حدود ۷۰ سال توسط منتقدان آمریکایی به‌عنوان بهترین فیلم تاریخ سینما شناخته شده است و این جایگاه محکم و خلل‌ناپذیر تا حدود زیادی به مضامین این فیلم برمی‌گردد. داستان این فیلم از زمانی شروع می‌شود که چارلز فاستر کین، غول ثروتمند روزنامه‌دار می‌میرد. حالا تهیه‌کننده یک فیلم مستند درباره زندگی کین، از گزارشگری به نام تامسون می‌خواهد تا درباره زندگی و شخصیت کین تحقیق کند و به‌ویژه معنای کلمه آخری که پیش از مرگش گفت «غنچه رز» را کشف کند. تامسون با دوستان و بستگان کین مصاحبه می‌کند و داستان او در رشته‌ای از فلاش‌بک‌ها شکل می‌گیرد. اورسن ولز هرگز خاستگاه اصلی شخصیت چارلز فاستر کین را مشخص نکرد. جان هاوسمن که یک نویسنده، تهیه‌کننده و کارگردان سینما و هم‌عصر ولز بود، نوشت که شخصیت چارلز کین ترکیبی از چند شخص است و از زندگی ویلیام راندولف هرست بیش از همه استفاده شده است. هرست کسی است که با راه‌اندازی بزرگ‌ترین روزنامه‌های زنجیره‌ای آمریکا، سهمی بنیادین در تاریخ روزنامه‌نگاری آمریکا داشت. هاوسمن می‌گوید بعضی از اتفاقات و جزئیات فیلم واقعی نیستند و اضافه می‌کند که ولز و منکویچ، داستان‌هایی از چند غول دیگر خبرنگاری مانند جوزف پولیتزر، آلفرد هارمسورث و هربرت اسووپ را درهم آمیخته‌اند.

سبک سوار / دنیس هاپر (۱۹۶۹)

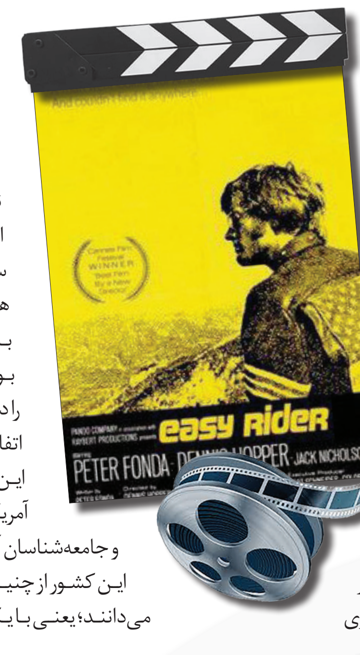

سال ۱۹۶۸ در جهان غرب اتفاقاتی افتاد که خیلی‌ها آن را آغاز دوران پست‌مدرنیسم می‌دانند. در آلمان که کشور فلاسفه است، شورش‌هایی از جانب جوانان و دانشجویان شکل گرفت و در فرانسه که سکوی نمایش غرب به‌حساب می‌آید، همین نوع اتفاقات با بسامدی شاید بالاتر رخ دادند. در آمریکا هم هیپی‌ها و گروه‌های مختلف ضدجنگ ویتنام، اجتماعی در شهر شیکاگو ترتیب دادند که در نوع خود بی‌سابقه بود و منشأ تأثیرات فراوانی روی جهان پس از خود، به‌خصوص در جامعه آمریکا به‌حساب آمد. از همان روز و روزگار بود که دیوارهای آرمانشهر سرمایه‌داری ترک خورد. نظام سرمایه‌داری اگرچه رقیبش یعنی کمونیسم را هم از همان روزها در سراشیبی سقوط می‌دید و نمود فیزیکی این سقوط در دهه ۹۰ میلادی محقق شد، اما خود نیز در دامچاله‌ای افتاد که به مرگ اتوپیای آن منجر می‌شد. فیلم «سبک سوار» در سال ۱۹۶۹ که ماجرای دو هیپی، در جست‌وجوی دست یافتن به رویای آمریکایی با فروش کوکائین بود، فصل جدیدی از نگاه به این قضیه را در سینما باز کرد و مستقیما متاثر از اتفاقات ماه اوت ۱۹۶۸ در شیکاگو بود. این فیلم اولین هجمه جدی به رویای آمریکایی بود و با اقبال فراوان مواجه شد و جامعه‌شناسان آمریکایی هم شروع رویگردانی جامعه این کشور از چنین سودایی را ابتدای دهه ۷۰ میلادی می‌دانند؛ یعنی با یک فیلم به‌موقع طرف هستیم.

تعطیلات بهاری / هارمونی کورین (۲۰۱۳)

حقیقت این است که کم‌رنگ شدن رویای آمریکایی در سینما به‌واسطه اتفاقاتی بیرون از سینما رخ داد. جامعه کم‌کم بالغ‌تر شد و تناقضات درونی چنین رویایی را درک کرد. بعد از سال ۲۰۰۸ میلادی و بحران وال استریت دیگر واقعا مشکل بود که کسی بتواند از رویای آمریکایی حرف بزند. از دهه ۷۰ به‌بعد، همچنان فیلم‌های فراوانی در این زمینه ساخته شده بودند، اما هرچه به قرن ۲۱ نزدیک می‌شدیم، پایان خوش و بهشتی چنین رویایی بیشتر مخدوش می‌شد تا اینکه از ۲۰۰۸ میلادی به این سو کار بر روی چنین سوژه‌ای و متهم نشدن به توهم‌فروشی، بسیار مشکل شد. نمونه‌های زنانه و غیرسفیدپوست رویای آمریکایی هم در این سال‌ها به میدان آمدند تا آخرین تلاش‌ها درجهت احیای چنین باوری صورت بگیرد. «تعطیلات بهاری» در ۲۰۱۳ یک نمونه زنانه و «بانکدار» در ۲۰۲۰ یک نمونه غیرسفیدپوست برای رویای آمریکایی بودند که هیچ کدام جرات نکردند پایان کاملا خوشی داشته باشند. موضوع فیلم تعطیلات بهاری در رابطه با چهار دختر دانشگاهی است که تصمیم می‌گیرند از یک رستوران دزدی کنند تا برای تعطیلات بهاری خود پول به‌دست بیاورند. آنها با یک فروشنده محلی غیرعادی مواد مخدر به نام فرانکو آشنا می‌شوند که در زمان ناامیدی بهشان کمک می‌کند و درنهایت کار به سقوط آنها در دنیای مواد مخدر، جرم و خشونت کشیده می‌شود.

شبکه اجتماعی / دیوید فینچر (۲۰۱۰)

YOU DON'T GET TO 500 MILLION FRIENDS WITHOUT MAKING A FEW ENEMIES

رویای آمریکایی خوشبختی یک‌شبه و غیرمولد است. به‌عبارتی این شرح توفیقات یک نفر ازطریق کنار زدن ستم‌های ساختاری که مانع پیشرفت او و هم‌طبقه‌ای‌هایش می‌شوند یا عروج طبقاتی توسط یک اختراع سودمند، کشف علمی و چیزهایی از این دست نیست؛ بانک‌دزدی و قاچاق و بورس‌بازی شیادانه است. اما فیلم «شبکه اجتماعی» در سال ۲۰۱۰ که شرح حال خالقان فیس‌بوک بود، تاحدودی نمونه‌ای از کسی است که به‌واسطه خلاقیت به جایی رسیده است؛ هرچندبعدها داستان کارکرد شبکه‌های مجازی و تاثیر آن روی جوامع بشری هم بسیار محل مناقشه قرار گرفت. داستان فیلم به جایی برمی‌گردد که در سال ۲۰۰۳، مارک زاکربرگ، دانشجوی دانشگاه هاروارد، بعد از شکست در برقراری رابطه با یکی از دخترهای خوابگاه به‌نام اریکا، به اتاقش پناه می‌برد و وب‌سایتی به‌نام فیس‌مش درست می‌کند که در آن اعضای سایت می‌توانند به دختران دانشگاه ازنظر جذابیت‌شان نمره بدهند. سایت خیلی زود موردتوجه قرار می‌گیرد تا اینکه سرورهای سیستم پایگاه اینترنتی دانشگاه مختل می‌شود. به همین دلیل زاکربرگ ۶ ماه از تحصیل محروم می‌شود و وقتی بازمی‌گردد، همه او را می‌شناسند. دوقلوهای وینکلواس او را استخدام می‌کنند تا وب‌سایتی مَخصوص دوستیابی برای آنها درست کند و بعد از بروز اتفاقاتی، وب‌سایت فیس‌بوک خلق می‌شود که رفته‌رفته مورد توجه ۵۰۰ میلیون نفر در سرتاسر دنیا قرار می‌گیرد.

صورت‌زخمی / برایان دی‌پالما (۱۹۸۳)

اولین بار در سال ۱۹۳۲ فیلمی به‌نام «صورت‌زخمی» با کارگردانی هاوارد هاکس در سینمای هالیوود اکران شد که به‌دلیل صحنه‌های خشن، در اکران با سانسور همراه شد و حتی به‌خاطر مشکلاتی که کارگردان با دفاتر سانسور آمریکا داشت، یک سال دیرتر به اکران درآمد. آن روزها اجازه داده نمی‌شد سینما به‌طور علنی به نفع گانگسترها موضع بگیرد. صورت‌زخمی در ایالت‌های اوهایو، ویرجینیا، مریلند و کانزاس اکران نشد و تبلیغات شهری این فیلم در ایالت‌های دیترویت، سیاتل، پورتلند و شیکاگو ممنوع بود. اما در سال ۱۹۸۳ فیلمی با همین نام و به کارگردانی برایان دی‌پالما و نویسندگی الیور استون ساخته شد که آل‌پاچینو نقش اولش را بازی می‌کرد و بازسازی «صورت‌زخمی» به کارگردانی هاوارد هاکس بود. در این فیلم آل‌پاچینو کاراکتر تونی مونتانا را بازی کرد. تونی مونتانا یک پناهنده کوبایی است که به فلوریدا آمده و چگونگی تبدیل شدن مونتانا به گانگستر شماره یک میامی تصویر می‌شود. فیلم فقط اقتباسی از زندگی آل کاپون بود و جای این گانگستر مشهور آمریکایی یک شخصیت کوبایی طراحی شده بود. آل‌پاچینو، به‌خوبی از پس ایفای نقش تونی مونتانا برآمد و باعث ماندگاری این کاراکتر شد. پس از موفقیت فیلم صورت‌زخمی، شخصیت تونی مونتانا به یک اسطوره سینمایی تبدیل شد و گاهی از تونی مونتانا برای اشاره کنایی به کسی که سودای پیشرفت یک‌شبه در سر دارد، استفاده می‌شود.

خون به‌پا می‌شود / پل توماس اندرسن (۲۰۰۷)

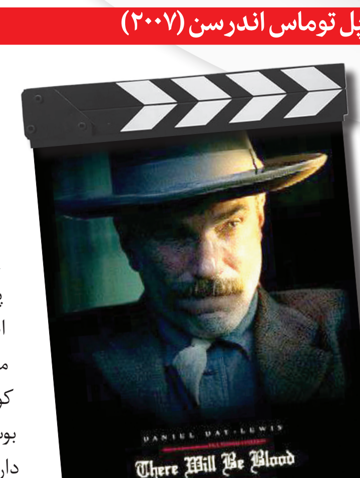

دنیل پلین‌ویو در سال ۱۸۹۸، یک جوینده نقره است که در یک سوراخ معدن، واقع در نیومکزیکو، به‌دنبال سنگ‌های باارزش می‌گردد. او سرانجام بعد از منفجر کردن دیواره سوراخ به مقصود خود می‌رسد، ولی مجروح‌شده و کشان کشان خودش را به همراه آن سنگ به دفتر سنجش می‌رساند و گواهی تعیین ارزش فلزات گرانبها را دریافت می‌کند. به‌عبارتی فیلم از اینجا شروع می‌شود تا سیر رویای آمریکایی را جویندگی طلا و نقره به نفت نشان داده باشد. دنیل چهار سال بعد و در سال ۱۹۰۲، یک منبع نفت را در نزدیکی لس‌آنجلس پیدا کرده و شرکت حفاری خود را تاسیس می‌کند و در سال ۱۹۱۱ با موفقیت یک چاه نفت دیگر را به بهره‌برداری می‌رساند و شرکت خود را گسترش می‌دهد. جوانی به‌نام پل ساندی به ملاقات پلین‌ویو رفته و به او اطلاع می‌دهد که یک منبع نفت در روستای کوچکی به نام لیتل بوستون در کالیفرنیا وجود دارد که مزرعه خانوادگی آنها در آنجاست و به احتمال فراوان نفت زیادی دارد. دنیل به آنجا می‌رود و یک شهر تاسیس می‌شود و او به ثروت انبوهی می‌رسد، اما کار به درگیری با کلیسا و جنایت دنیل می‌رسد و وقتی روایت به چند سال بعد می‌رسد، این تنش‌ها بیشتر هم می‌شود. نهایتا فیلم با یک قتل دیگر به پایان می‌رسد و البته این جمله از زبان خود دنیل که دیگر تمام شده است.

سه‌گانه اسکورسیزی

RAY LIOTTA
ROBERT DE NIRO
JOE PESCI
GoodFellas
LEONARDO DiCAPRIO
A MARTIN SCORSESE PICTURE
THE WOLF OF WALL STREET
DE NIRO
RAGING

مارتین اسکورسیزی سه‌گانه‌ای دارد که به رویای آمریکایی از زاویه‌های مختلف می‌پردازد و پایان تلخی برای هر سه فیلم درنظر گرفته شده است. در یکی از این فیلم‌ها به نام «گاو خشمگین»، صعود خیره‌کننده یک بوکسور از جایگاه طبقاتی‌اش را می‌بینیم اما سرنوشت نهایی او به‌دلیل ضعف‌های شخصیتی خودش ویران می‌شود. فیلم دیگر اسکورسیزی با همین درونمایه «رفقای خوب» است که صعود طبقاتی یک جوان از طبقه فرودست با پیوستن به گروه‌های گنگستری را نشان می‌دهد. پایان این فیلم هم با گیر افتادن شخصیت اصلی و متلاشی شدن وضعیت باقی شخصیت‌ها رقم می‌خورد و فیلم به‌نحوی شخصیت اصلی‌اش را توبه‌کار می‌کند. «گرگ وال استریت» سومین فیلم اسکورسیزی در زمینه رویای آمریکایی است که اتفاقا تیپیکال‌ترین تصاویر از چنین چیزی را می‌شود در همین فیلم دید؛ مثل خانه‌های بزرگ و باشکوه، قایق‌های تفریحی، موفقیت‌های پی‌درپی و... اما در این فیلم هم شخصیت اصلی درنهایت به‌دلیل تخلفات مالی به دام پلیس می‌افتد و جایگاهش را از دست می‌دهد. هر سه این فیلم‌ها مردانی را نشان می‌دهند که بعد از موفقیت مالی، به زن‌هایشان خیانت می‌کنند و دنبال هرزه‌های خوش‌رنگ و لعاب می‌روند؛ اما پس از سقوط، از جانب چنین افرادی ترک می‌شوند. مشکل سه‌گانه اسکورسیزی که در نقد رویای آمریکایی ساخته شده، این است که مساله را فقط فردی کرده و برای سقوط این افراد دلایل اجتماعی لحاظ نمی‌شود، طوری که به‌راحتی می‌توان پایان دیگری برای فیلم‌های او متصور بود و فیلم‌ها روند سقوط قهرمان‌هایشان را از ابتدا کدگذاری نکرده‌اند. به‌عبارتی می‌شود خیلی راحت انتهای هر سه این فیلم‌ها را عوض کرد و یک پایان خوش برای بوکسور، یک گانگستر یا یک بورس‌بازی یافت که از هیچ به همه‌جا رسیده است. فیلم آخر اسکورسیزی با نام «مرد ایرلندی» این پایان را به مکافات عمل نزد خداوند ربط می‌دهد و از این جهت منطق دیگری برای فروپاشی کسانی می‌یابد که سراغ رویای آمریکایی رفته‌اند.

گزارش

در نشست خبری بیست‌وهشتمین دوره هفته کتاب مطرح شد

هفته کتاب آنلاین

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

نشست خبری بیست‌وهشتمین دوره هفته کتاب صبح روز گذشته با حضور ایوب دهقانکار مدیرعامل موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران، احمدزاده، معاون سیاسی، امنیتی استانداری استان فارس، مدیرکل اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان فارس، مسئولان اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان فارس و همچنین معاونان موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران برگزار شد.

دهقانکار در ابتدای این جلسه درباره اقدامات و برنامه‌های سازمان‌ها و نهادها برای هفته کتاب گفت: «علاوه‌بر موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران به‌عنوان مجری برنامه‌های هفته کتاب، از مجموعه‌ها و نهادهای متنوع و متکثر، برنامه‌های قابل‌توجهی برای این هفته، پیش‌بینی شده است؛ ازجمله از سوی ادارات کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مراکز استان‌ها و وزارتخانه‌های مختلف. همچنین انجمن‌ها، تشکل‌ها و اشخاص حقیقی نیز برنامه‌های متنوعی را برگزار می‌کنند. در مجموع در استان‌ها بیش از ۸۰۰ برنامه پیش‌بینی شده است.»

وی با اشاره به رویکردهای موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران در هفته کتاب ادامه داد: «تشکیل کمیته محتوایی، ویژگی بارز هفته کتاب امسال است. چند رویکرد در هفته کتاب در این کمیته تعریف شده است. نخست اشتراک‌سازی که براساس این رویکرد با توجه به شأن اجرایی موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران، تلاش شده تا از ظرفیت سایر نهادها برای برگزاری برنامه‌های هفته کتاب استفاده شود. ظرفیت‌سنجی، دیگر رویکرد این کمیته است که براساس آن تلاش شده تا ضمن شناسایی ظرفیت‌ها، ظرفیت‌سازی‌هایی نیز انجام شود. درنهایت رویکرد گفتمان‌سازی با هدف ایجاد موج و جریان‌سازی برنامه‌های هفته کتاب در طول سال، رویکرد دیگری است که براساس آن به دنبال تبدیل ظرفیت‌های بالقوه به بالفعل و ترسیم چشم‌اندازهای کوتاه و بلندمدت هستیم.»

دهقانکار با اشاره به تاثیرگذاری ویروس کرونا بر برنامه‌های هفته کتاب، ادامه داد: «هرچند پیش‌بینی می‌شد ویروس کرونا موجب کاهش میزان مشارکت و استقبال از هفته کتاب شود اما خوشبختانه برخلاف این پیش‌بینی میزان مشارکت‌ها بسیار قابل‌توجه بوده است. تاثیرگذاری ویروس کرونا نباید به‌عنوان تهدید برای تغییر ارزش‌ها یعنی اهمیت و جایگاه کتاب و کتابخوانی، تلقی شود؛ بلکه این ویروس فقط باعث تغییر روش‌ها و ابزارهاست. انجمن‌های صنفی، تشکل‌ها و گروه‌های مردمی فعال در حوزه ترویج کتابخوانی، فعالانه و خودجوش در این هفته حضور خواهند داشت. این میزان مشارکت به معنای شکل‌گیری جریان خروج هفته کتاب از قالب یک رویداد دولتی است. اکثر برنامه‌های هفته کتاب در قالب مجازی با حضور حداقل افراد و رعایت حداکثری پروتکل‌های بهداشتی، برگزار خواهد شد. گسترده‌ترین برنامه هفته کتاب، اجرای طرح پاییزه کتاب است. با توجه به برگزاری مطلوب تابستانه کتاب، شاهد افزایش میزان مشارکت کتابفروشان در طرح پاییزه هستیم به‌طوری که ۱۰۵ کتابفروشی جدید به طرح‌های حمایتی پیوسته‌اند. امیدواریم در آینده نیز کتابفروشی‌های بیشتری به این طرح بپیوندند. تاکنون در مجموع ۸۲۰ کتابفروش در طرح پاییزه مشارکت کرده‌اند.»

دهقانکار با اشاره به زمان تسویه‌حساب با کتابفروشان طرح پاییزه افزود: «امیدواریم همانند طرح تابستانه با مساعدت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در اسرع وقت با کتابفروشان عضو طرح پاییزه تسویه‌حساب شود.»

مدیرعامل موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران با اشاره به مشارکت شهرداری مشهد در برگزاری طرح پاییزه کتاب افزود: «شهرداری مشهد معادل یارانه و اعتبار طرح پاییزه که از سوی معاونت امور فرهنگی تخصیص پیدا کرده‌است، در برگزاری این طرح در خراسان رضوی مشارکت می‌کند.»

وی درباره دیگر برنامه‌های موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران در هفته کتاب بیان کرد: «جشنواره پوپک دانا و جشنواره کتاب و رسانه از دیگر برنامه‌های هفته کتاب است. براساس اعلام دبیر جشنواره کتاب و رسانه با توجه به افزایش بخش‌های جدید دفاع مقدس و شهروند خبرنگار استقبال از این رویداد قابل‌توجه بوده و نزدیک به ۸۰۰ اثر به دبیرخانه جشنواره ارسال و در مرحله اولیه داوری از ظرفیت فعالان حوزه رسانه استفاده شده است که با توجه به میزان استقبال مهلت ارسال اثر دوبار تمدید شد. اهدای کتاب به کتابخانه‌های علامه طباطبایی و آیت‌الله سیستانی، برگزاری ۳۳ نشست تخصصی با بیش از ۹۰ سخنران، افتتاح مرکز اسناد موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران از دیگر برنامه‌های هفته کتاب است. با توجه به میزان استقبال بالای نهادهای مشارکت‌کننده برنامه‌ها در گام نخست گلچین شده‌اند. تجلیل از نویسندگان و اهل قلم و گرامی‌داشت زادروز پدیدآورندگان متولد بین تیرماه تا آبان‌ماه ازجمله برنامه‌های هفته کتاب است.»